

بیائید او را پرستش کنیم

که او خود خدایست و ما بنده ایم
که او خود شبان است و ما گله ایم

چو امروز آواز او بشنوید
دل خویشتن را مسازید سخت
چو روز "مَریبا" و روز "مَسا"
به صحرای تان ، چون که برگشت بخت

نیاکانتان آزمودند مرا
سراسر بدیدند کار مرا
چهل سال بودم ازیشان غمین
که هرگز نجُستند راه مرا
بگفتم که این قوم گمراه دل
شناسنده راه من نیستند
چو سوگند در خشم خود خورده ام
سزاوار آرامشم نیستند

بیائید او را پرستش کنیم
خدا را به شادی نیایش کنیم
چو او صخره رستگاری ماست
به نزدیک او ، هم ستایش کنیم

بخوانیم او را به شادی سرود
ستائیم او را به آوای رود
خدای بزرگی که خود ، یهوه است
به جمع خدایان که فرمانده است

نشیب زمین در کف دست اوست
فراز گهستان ، هم از آن اوست
که دریا بسازید و دریا ازوست
که تصویر خشکی ، هم از دست اوست

بیائید او را پرستش کنیم
به بانگ و ترانه ، به شعر و سرود
به زانو در آئیم نزد خدای
نیایش کنان ، پیش او در سجود